

شرح رساله الحقوق

توضیحی درباره مقدمه اول

بحث در این فراز از سخن امام سجاده (ع) بود که فرمود: «وَأَمَّا حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ فَأَنْ تَسْتَوْفِيَهَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ فَتُؤَدِّيَ إِلَيَّ لِسَانِكَ حَقَّهُ»؛ بعد هفت عضو را برشمرد که در واقع اشاره به یک تناسب و ارتباط می‌کند بین اداء حقوق اعضای اصلی و رئیسی بدن و حق نفس. در آخر هم می‌فرماید باید از خدا برای این کار مهم یاری و استمداد بجویی. عرض کردیم برای اینکه این مطلب روشن شود باید چند مقدمه را عرض کردیم. مقدمه اول بود که انسان به طور کلی از دو جزء تشکیل شده، نفس و بدن. البته اینجا اگر بخواهیم وارد جزئیات هر یک از این بحث‌ها شویم، این خیلی زمان می‌برد و از مقصود فاصله می‌گیریم. اما همین جا بحث است که آیا انسان دو جزء دارد یا سه جزء. آیاتی را در این زمینه خواندیم؛ انسان یک جوهر و وجود مادی دارد و یک جوهر معنوی، بدن و نفس. اما آیا فقط نفس است؟ روایاتی داریم و البته در مباحث مربوطه هم مطرح شده که در واقع انسان سه جزء دارد؛ بدن مادی، روح و نفس. منظور از نفس همان نفس ناطقه است؛ روح در واقع روح نباتی و حیوانی است که با آن کارهای خودش را انجام می‌دهد، یکی هم بدن است. در روایتی از امام باقر (ع) که در کافی^۱ آمده، حضرت تصریح می‌کند که یک روح الحیة داریم و یک روح البقاء. روح الحیة همان روح نباتی و حیوانی است؛ یک روح البقاء داریم همان روح انسانی و نفس ناطقه انسانی است. در روایت دیگری آمده «مَا مِنْ أَحَدٍ يَنَامُ إِلَّا عَرَجَتْ نَفْسُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ بَقِيَتْ رُوحُهُ فِي بَدَنِهِ وَ صَارَ بَيْنَهُمَا سَبَبٌ كَشَعَاعِ الشَّمْسِ» می‌گوید وقتی انسان می‌خوابد، نفسش به آسمان عروج می‌کند؛ روحش در بدنش می‌ماند. حالا اینکه روح در بدن می‌ماند، همان روح نباتی و حیوانی او است، ولی نفس او عروج می‌کند. یعنی یک روح داریم، یک نفس و یک بدن داریم. در جلسه قبل هم گفتیم در قرآن تصریح می‌کند به اینکه انسان دو جزء دارد، نفس و بدن، منظور از نفس آن جنبه تجردی و مادی انسان است و منظور از بدن هم که همین جسم مادی است. پس مقدمه اول این بود که انسان مرکب از دو جزء است؛ دو جزء یا به تعبیری سه جزء.

مقدمه دوم این است که در بین اینها اصل، نفس و روح است؛ اگر دو جزئی بدانیم اصل همان روح است و اگر سه جزئی بدانیم، اصل همان نفس است.

مقدمه سوم این بود که به طور کلی نفس نیازمند بدن است، هم برای حدوث و هم برای استكمال. این دو ساحتی است که نفس محتاج بدن است.

مقدمه چهارم: کیفیت تعامل نفس و بدن

مقدمه چهارم درباره چگونگی و کیفیت تصرف نفس در بدن و بالعکس بود؛ اینکه نفس انسانی در بدن او تصرف می‌کند و بالعکس، بدن هم تأثیر در روح و نفس او دارد. چگونه این تصرف و تأثیر که دو طرفه است، صورت می‌گیرد؟ این مسأله از مسائل مهم است. منشأ اینکه این سؤال ذهن اندیشمندان را از قدیم الایام به خود مشغول کرده، این است که بالاخره بدن یک موجود مادی محض است و نفس یا روح یک موجود مجرد محض است. به حسب ظاهر هیچ سنخیتی بین اینها وجود ندارد. آن وقت ذهن‌ها مشغول شده به اینکه چگونه چیزی که مجرد تام دارد و سنخیتی با عالم ماده ندارد، می‌تواند تأثیر بگذارد در بدنی که تماماً مادی است و بالعکس.

۱. کافی، ج ۳، ص ۱۶.

اینجا فلاسفه از قدیم الایام این بحث را مطرح کرده‌اند و به بیان واسطه یا واسطه‌هایی برای اتصال و ارتباط این دو موجود پرداخته‌اند. فلاسفه اسلامی، فلاسفه غربی؛ این نشان می‌دهد که این پرسش یک دغدغه فکری مهمی بوده که از ارسطو و افلاطون تا فلاسفه امروزی غرب، به آن پرداخته‌اند و خواسته‌اند این را طوری حل کنند. عمدتاً تلاش‌ها بر این است که یک سنخیتی بین اینها ایجاد کنند، و الا معنا ندارد که این دو چیزی که از دو وادی مختلف هستند، بر هم تأثیر بگذارند. مثلاً حق لسان، این زبانی که من با آن حرف می‌زنم یا پا، این چطور تأثیر دارد در آن موجود مجرد تام، یا بالعکس.

اینجا اگر بخواهم آراء و انظار را ذکر کنم، بحث به درازا می‌کشد. مثلاً بعضی از فلاسفه اسلامی مثل ابن سینا و سهروردی معتقدند واسطه‌ای که بین آن نفس و روح انسانی و بدن او یک ارتباطی ایجاد می‌کند، روح بخاری است. روح بخاری در واقع عبارت است از یک موجود جسمانی سیال، لطیف، رقیق، گرم، شفاف، نورانی و بخارگونه‌ای که منبع اصلی آن قلب آدمی است، این روح بخاری هم متولد از خون است؛ روح بخاری از خون متولد می‌شود. این بحث هم هست که آیا قلب به این حیات می‌دهد یا مغز؛ عمدتاً بر این عقیده‌اند که آن عضو اصلی و رئیسی که این خون را ایجاد می‌کند و از آن روح بخاری متولد می‌شود، قلب آدمی است. آن وقت می‌گویند این روح بخاری به تنهایی کافی نیست بلکه یک روح حیوانی هم داریم. این روح حیوانی یا روح طبیعی واسطه می‌شود که این دو موجود را - یعنی بدن و آن روح نفسانی - به هم نزدیک کند. می‌گویند این هم خصوصیات عالم ماده را دارد و هم خصوصیات عالم مجرد را. به نوعی هم سنخیت با آن عالم دارد و هم سنخیتی با این عالم. تازه ملاصدرا می‌گوید: این به تنهایی کافی نیست؛ او یک واسطه دیگری را اضافه کرده به نام بدن مثالی. ملاصدرا معتقد است که خود روح بخاری به تنهایی نمی‌تواند واسطه میان عالم مجردات که عالم عقول و نفوس است، با عالم مادیات شود. می‌گوید یک عالمی داریم به نام عالم مثال که این عالم مثال یا خیال منفصل، فوق روح بخاری است و آن عالم مثال است که بین عالم ماده و عالم عقول و نفوس می‌تواند ارتباط برقرار کند. پس ملاصدرا علاوه بر روح بخاری که مثل ابن سینا و سهروردی به آن قائل‌اند، می‌گوید عالم مثال یا بدن مثالی هم باید باشد. به نظر وی این عالم یک سری ویژگی‌ها دارد از جنس عالم مجردات و یک سری ویژگی‌ها از جنس عالم ماده دارد. این چیزهایی که در عالم ماده می‌بینیم، حجم و اندازه و شکل، اینها به این ترتیب در عالم مثال نیست ولی یک خصوصیات و ویژگی‌هایی از عالم ماده در آن هست.

پس عمده مسأله این است که برای ایجاد ارتباط بین عالم عقول و نفوس و عالم ماده یا به تعبیر دیگر عالم مجردات و عالم مادیات، حتماً باید پای واسطه‌ای در کار باشد که بین این دو موجود اتصال برقرار کند. آن واسطه طبق نظر فلاسفه روح بخاری است؛ منتهی هر کدام یک تفسیری از این روح بخاری ارائه داده‌اند. ملاصدرا هم یک واسطه‌ای را اضافه کرده که علاوه بر روح بخاری، بدن مثالی یا عالم مثال هم باید داشته باشیم. به نظر آنها وقتی جوهر نفس می‌خواهد از عالم ملکوت و عالم محض عقل بیاید و در این بدنی که مجموعه‌ای از عناصر است تصرف کند، مستقیم نمی‌تواند؛ تصرف آن به واسطه همین روح بخاری است و از طریق بدن مثالی. ارتباط بدن مثالی با روح بخاری چیست و اساساً چرا ملاصدرا می‌گوید روح بخاری به تنهایی کافی نیست و باید بدن مثالی و عالم مثال تصویر شود، این دیگر در جای خودش باید بحث شود. روح بخاری هم که به آن می‌گویند، بدین جهت است که این در حقیقت مثل بخار است؛ یعنی بخاری است که نه موجود مجرد محض است و نه مادی محض. هم مجرد است و هم مادی؛ هر دو خصوصیت را دارد. نظر ملاصدرا هم مورد بحث و اشکال واقع شده است.

به هر حال براساس مقدمه چهارم، نفس مجرد و نفس ناطقه‌ای که در عالم نفوس و عقول است از طریق واسطه در عالم ماده اثر می‌گذارد. (نه این روح نباتی و حیوانی، چون ما یک روح حیوانی و نباتی هم داریم مثل بقیه حیوانات و گیاهان؛ لذا شما می‌بینید انسانی که مثلاً به کما می‌رود و بیهوش می‌شود، روح نباتی و حیوانی او هست ولی نفس ناطقه‌اش نیست؛ همانطور که در روایت از قول امام باقر(ع) نقل شده که وقتی انسان می‌خواهد، نفس انسانی عروج می‌کند و به آسمان می‌رود. اگر خدا اذن داد، آن نفس به این بدن برمی‌گردد و اگر اذن نداد، همانجا می‌ماند و این روح نباتی هم جدا می‌شود و باعث مرگ انسان می‌شود). به هر حال یک چنین نسبتی وجود دارد. از یک طرف نفس تصرفاتی دارد؛ بدن تحت سلطه خودش می‌گیرد، به او فرمان می‌دهد و برخی کارها را انجام می‌دهد. از طرف دیگر هم بدن یک سری تأثیراتی در نفس دارد؛ ممکن است بگویید این پا یا چشم، خودش که به تنهایی تأثیری ندارد. این چشم و پا یک کارکردی در عالم ماده دارد؛ مهم این است که آن کارکردهایشان چیست و چگونه می‌تواند در آن نفس انسانی اثر بگذارد و آن را از اوج به حضیض بکشاند. این احتیاج به توضیح دارد که در هفته آینده بیان خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»